گفتاری از حجت‌الاسلام دکتر حمید پارسانیا، عضو شورایعالی انقلاب فرهنگی

خطای استراتژیک در پذیرش سند ۲۰۳۰

صحبت بنده پیرامون سند ملی آموزش ۲۰۳۰ جمهوری اسلامی به‌عنوان چارچوب عمل جمهوری اسلامی برای آموزش است. اگرچه این سند با موضع‌گیری‌های مقام معظم رهبری، مراجع عظام، فضلای حوزوی و دانشگاهی و اجماع نظر اعضای شورایعالی انقلاب فرهنگی ملغی و از دستور کار خارج شد، لکن بازبینی آن می‌تواند برای ما درس‌هایی داشته باشد. بنده کار نسبتا مفصل‌تری را در بازبینی نسبت به این سند ملی و سندهای قبلی آن (یعنی بیانیه اینچئون کره‌جنوبی و چارچوب عمل پاریس و اصل سند ۲۰۳۰ سازمان ملل که دستورکار توسعه پایدار است) انجام داده بودم اما در این فرصت کوتاه، با یک نگاه مختصر، ۴ پیشنهاد دارم که فکر می‌کنم نتیجه ۴ درسی است که می‌توانیم از این تجربه‌ای که گذشت بگیریم.

■ اسناد بالادستی در حوزه علم و فرهنگ

پیشنهاد اول را با یک مقدمه بیان می‌کنم و آن مقدمه این است که ما سندهای موفقی را در شورایعالی انقلاب فرهنگی تدوین کردیم؛ یکی سند تحول بنیادین آموزش‌وپرورش بود که بیش از ۱۰ سال در چند دولت روی آن کار شد و فضلای حوزه نیز با نتیجه کاری که قریب یک دهه شده بود همراهی داشتند. بعد در نهایت چند تیم فعالیت بسیار خوبی برای این سند داشتند. قبل از اینکه سند تحول نوشته شود یک سند راجع به مبانی آن نوشته شد و استفراغ وسع خوبی شد برای اینکه برای نظام آموزش و پرورش بر اساس مبانی و مفاهیم تاریخی بومی و دینی خودمان سندی را داشته باشیم. چون این تلاش، تلاشی نبود که ادعا باشد که کار نهایی است، در خود سند آمد که بعد از ۵ سال بازبینی شود و گروه‌هایی در حال بازبینی هستند و پرونده آن باز است و دارند کار می‌کنند. سند دیگری که شورایعالی انقلاب فرهنگی در حوزه علم تنظیم و تدوین کرد، نقشه جامع علمی کشور بود که در ذیل این سند، سندهای دیگری شکل گرفت و بخش‌هایی از این سند که اجرا شد برای مثال در نانو و سلول‌های بنیادین و موارد دیگری که علوم استراتژیک هستند، موجب شد موفقیت‌ها و رتبه‌هایی را در سطح جهانی داشته باشیم. سند دیگر نقشه مهندسی فرهنگی کشور بود. برخی از این سندها حدود ۵۰ جلسه شورایعالی انقلاب فرهنگی را بعد از کارهای مستمری که بخش‌های مختلف انجام داده بودند به خود اختصاص داد. ما در قم برای نقشه مهندسی کشور، ۲ نقشه و ۲ سند به موازات کاری که دبیرخانه در تهران می‌کرد و کارهایی که سایر بخش‌ها می‌کردند تدوین کردیم، زیرا برای چنین سند ملی نیاز بود با دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف کار شود و در نهایت بعد از ۴۰ یا ۵۰ جلسه شورایعالی انقلاب فرهنگی سند تصویب شد. مشکلی که در این سندها داشتیم در ابلاغ یا اجرا یا نحوه اجرای آنها بود. البته سندها به‌گونه‌ای تنظیم می‌شد که اجرایی باشد؛ چه اینکه ترکیب شورایعالی انقلاب فرهنگی، ترکیبی است که اینگونه هست، یعنی حضور شخصیت‌های حقوقی شاهد این مساله است؛ چون سندها را برای آسمان نمی‌نویسند بلکه برای اجرا می‌نویسند و اگر در تدوین این اسناد تعامل درستی با بخش اجرایی نباشد سند اجرایی نخواهد شد. در سند نقشه مهندسی فرهنگی کشور و شبیه آن در سندهای دیگر نیز بخشی از سند باز است به گونه‌ای که بتواند و باید با مشارکت بخش‌های درگیر تکمیل و نوشته شود. در این سندها نهایت تلاش شد تا اینکه اجرایی باشند و انعطاف داشته باشند اما در اجرا باز هم به دلیل نوع همکاری بخش‌های اجرایی گرفتار مشکل بودیم و هستیم.

■ خطای استراتژیک در پذیرش سند ۲۰۳۰

آن چیزی که درباره سند ملی آموزش‌وپرورش اتفاق افتاد این بود که به‌رغم اینکه سندهای موجود آنچنان که باید اجرایی نمی‌شد، یک سند دیگری (در ذیل سند ۲۰۳۰ توسعه پایدار سازمان ملل و در ذیل بیانیه اینچئون) با کارگروه‌های متعدد سی‌گانه با سرعت شکل گرفت تا چارچوب عمل برای حوزه آموزش‌وپرورش را تدوین کند و همین مساله بود که در نهایت چنین اجماعی را در قبال خود به‌وجود آورد. بحث بنده درباره خطای استراتژیکی است که در این کار رخ داد؛ این خطا چیست؟ ما در تعهدات بین‌المللی باید حضور فعال داشته باشیم، چون این تعهدات، قواعد و ضوابط بین‌المللی را در سازمان‌های بین‌المللی ایجاد می‌کنند و اگر ما در تدوین آنها مشارکت فعال نداشته باشیم، آنها این قواعد را در هر حال بدون حضور ما شکل خواهند داد و از طریق آنها به ما فشار خواهند آورد. پس ما ناگزیر هستیم در جهت تعدیل و بازدارندگی تا جایی که ممکن باشد مشارکت داشته باشیم. ما با مشارکت‌مان در قواعد بین‌المللی احکامی را که می‌پذیریم از سنخ احکام حکومتی است، یعنی خروجی این سازمان‌ها مثلا اگر از نوع سیاست باشد، الزاما سیاست‌هایی نیست که سیاست‌های اولی ما باشد. به‌همین دلیل، ما برنامه‌های اجرایی خود را با محوریت اینگونه از تعهدات نمی‌توانیم تدوین کنیم. برنامه‌های اجرایی درون کشور بر مبنا و با تمرکز بر ارزش‌ها و سیاست‌های اصلی و اولی خود ما باید تدوین شود. البته تعهداتی را که ما به سازمان‌های بین‌المللی، به یونسکو یا به سازمان ملل می‌دهیم، یکی از شرایط اجرای سیاست‌های داخلی خودمان خواهد بود. ما هنگام اجرای هر سیاست موانع یا عوامل و شرایط موجود داخلی و خارجی را باید ببینیم، لذا سندهای اصلی ما باید بر اساس ارزش‌های خود ما و بر محور آنها قرار می‌گرفت و بعد، تعهدات بین‌المللی به‌عنوان شرایط اجرا لحاظ می‌شد اما در تدوین سند ملی آموزش ۲۰۳۰ جمهوری اسلامی، دقیقا برعکس آن عمل شد، یعنی یک تعهد بین‌المللی، کانون و محور تدوین چارچوب اجرا شد و بقیه سندهای بومی ما که بر مدار ارزش‌های خود ما شکل گرفته و از فعالیت‌های افتخارآمیز ما بودند در حاشیه قرار گرفتند و در زمره عوامل و شرایط تدوین سند درآمدند. این همان خطای استراژیک است و همین خطا موجب شد تا چنان اجماعی در قبال سند مزبور و برای الغای آن شکل بگیرد. این خطای استراتژیک متأسفانه در سلسله سندهای دیگری که در ذیل سند توسعه پایدار دارد شکل می‌گیرد ادامه دارد. پیشنهاد اول بنده این است که ما باید از ماجرای سند ملی آموزش ۲۰۳۰ درس بگیریم و نباید سند توسعه پایدار را به‌عنوان محوری برای تدوین چارچوب عمل کشور قرار دهیم، بلکه سند توسعه و دیگر تعهدات بین‌المللی را باید شرایط مساعد یا بازدارنده برای اجرای برنامه‌هایی ببینیم که بر مبنای ارزش‌ها، سیاست‌ها و اسناد بومی نوشته می‌شود. البته این پیشنهاد مختص به قوه مجریه نیست، قوه‌قضائیه هم ظاهرا برخی سندهایش را در ذیل این سند توسعه پایدار سازمان ملل تنظیم می‌کند. چون سند توسعه پایدار ۱۷ هدف اصلی دارد که یکی از هدف‌هایش، یعنی هدف چهارم، آموزش بود که یونسکو از طریق بیانیه اینچئون آن را دنبال کرد. هدف‌های دیگر از طریق دیگر نهادهای سازمان ملل دنبال می‌شود و سندهای مربوط به چارچوب عمل ما متأسفانه با همان خطای استراتژیک نوشته شده یا در حال نوشته شدن است. پیشنهاد دوم درباره تعهدات بین‌المللی است که می‌سپاریم؛ گاهی تعهدات قانونی است مثل تعهدات مربوط به کنوانسیون‌های سازمان ملل. این تعهدات باید با مجلس هماهنگ شود. برخی از آنها تعهدات اجرایی است که باید با دولت هماهنگ شود و در محدوده اختیارات قوه مجریه می‌تواند باشد اما برخی تعهدات، تعهداتی از سنخ سیاست‌گذاری است. سیاست‌گذاری بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مجاری خودش را دارد. ما در مبانی سند ملی ۲۰۳۰، یعنی در بیانیه اینچئون و در سند توسعه پایدار سازمان ملل، تعهدات سیاست‌گذاری‌هایی را در سطح بین‌الملل دادیم و بر خودمان الزام کردیم. باید سازوکار و ساختار و راهکار چگونگی پذیرش تعهدات بین‌المللی نسبت به سیاست‌های نظام مشخص شود. تعهد نسبت به اموری که از سنخ سیاست است، فقط توسط بخش‌هایی جایز است که مسؤولیت سیاست‌گذاری را دارند؛ بخش‌هایی مثل شورایعالی انقلاب فرهنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام. به‌نظر می‌رسد تعهدات بین‌المللی‌ای که تاکنون در حوزه سیاست‌ها توسط افرادی سپرده شده است که بر اساس قانون اساسی مسؤولیت آن را نداشته‌اند، به لحاظ حقوقی فاقد اعتبار بوده و قابل پیگیری باشد. پیشنهاد سوم درباره تحفظ‌هایی است که در این سندها باید بدهیم. این مساله نیز سازوکارهای مربوط به خودش را می‌خواهد. درباره همین سند ۲۰۳۰ سازمان ملل، واتیکان در ۲۶ صفحه موارد تحفظ خودش را بیان کرده است. ما تحفظ‌های خود را نسبت به سندهای مختلف با عبارات کلی گفته‌ایم. مثل این عبارت که نسبت به امور مغایر با فرهنگ و دین خود حق تحفظ داریم. در یکی از موارد، سوئد به ایران اعتراض و اعلام کرده است این تحفظ شما به دلیل اینکه مجمل است کلا بی‌اعتبار است. ما نیاز داریم در کنار سندهایی که با حضور فعال خود متعهد می‌شویم، سازوکار تدوین موارد تحفظ را داشته باشیم. بویژه در موارد تحفظی که به دین بازمی‌گردد حوزه علمیه باید یک مجموعه‌ای را که برای این امر مرجعیت داشته باشد، مشخص کند. پیشنهاد چهارم بنده مربوط به روح هر یک از سندهای بین‌المللی است که باید شناسایی شود. در کنوانسیون وین تصریح شده است شرط تحفظ نباید مغایر با روح سند باشد. اگر روح و اهداف اصلی یک سند مغایر با هویت ما باشد و امکان تحفظ‌های مورد نیاز را سلب کند، ما تا هنگامی که اضطرار و مصلحتی اهم نباشد، نمی‌توانیم آن را بپذیریم. هنگامی هم که آن را ضرورتا بپذیریم، نمی‌توانیم آن را محور چارچوب عمل ملی قرار دهیم، بلکه با حضور فعال و غیرمنفعلانه، باید در جهت تغییر محتوا، هدف و روح سند اقدام کنیم. روح بسیاری از اسنادی که در طول سال‌ها با اتوریته و سلطه جهان و فرهنگ غرب ایجاد شده و به‌طور خاص روح سند توسعه پایدار مواردی نظیر امور زیر است:

الف- حقوق‌بشر

ب- دموکراسی لیبرال یا لیبرال- دموکراسی

ج- تحمل، مدارا، رواداری، تلورانس

د- مفهوم توسعه

قرائت ما از این مفاهیم چیست؟ آیا ما می‌توانیم بشر و حق را و نسبت حق و بشر را به همان معنایی بگیریم که در فلسفه‌ها و اندیشه‌های اومانیستی مدرن آمده است؟ آیا حق، برساخته‌ای صرفا فرهنگی- تاریخی است یا امری است که هویت آن با اراده و خواست آدمیان شکل می‌گیرد؟ یا ذاتی است که بر انسان چهره می‌نماید؟ دموکراسی لیبرال، مفهومی محدود به حوزه فرهنگی غرب دارد. تئوری‌پردازان این مفهوم، انسان‌هایی را که تربیت‌یافته فرهنگ‌های غیرغربی هستند، شهروند جامعه دموکراتیک نمی‌دانند و حق رأیی برای آنها قائل نیستند. «جان استوارت میل» در پایان قرن ۱۹ و «پوپر» در پایان قرن ۲۰، حق رأی را مختص به کسانی می‌دانند که در چارچوب اصول و روح مربوط به دموکراسی لیبرال بیندیشند. از نظر استوارت میل بهترین نوع حاکمیت برای مردم هند دیکتاتوری است، به شرط اینکه دیکتاتور همت خودش را برای تغییر فرهنگ آنها صرف کند و تغییر فرهنگی هم باید به این نتیجه ختم شود که آنها پای صندوق رأی، رأی خود را منشأ و مبدأ حق بدانند. یا پوپر وقتی که در الجزایر، عباس مدنی رأی آورد و علیه او کودتا شد، در مصاحبه با اشپیگل در سال ۱۹۹۶ برای دفاع از کودتا گفت وقتی که شما اسلحه را به دست عده‌ای دبستانی می‌دهید نتایجش این می‌شود. اما فرهنگ اسلامی مردم‌سالاری دینی و جمهوری اسلامی چه قرائتی از حضور مردم دارد؟ مردم حق را ایجاد می‌کنند یا مردم با اراده خود حق را به عرصه فرهنگ و تاریخ وارد می‌کنند؟ در فرهنگ دینی مردم عماد بر افراشته شدن خیام دین هستند نه قوام‌بخش هویت و حقیقت دین. مدارا نیز در فرهنگ معاصر غرب، تفسیر مناسب خود را دارد و مبتنی بر نوعی پلورالیسم معرفتی است که بر اساس نسبیت فهم و حقیقت توجیه می‌شود، حال آنکه مدارا در فرهنگ اسلامی یک حقیقت است که حتی نسبت به کسانی که حقیقت را نمی‌دانند یا خلاف آن عمل می‌کنند نیز باید رعایت شود. مفهوم توسعه هم قصه‌ای بس دراز دارد. این مفهوم از دهه ۶۰ قرن بیستم به ادبیات علوم اجتماعی وارد شد و موضوع خود را کشورهای غیرغربی قرار داد. تا پیش از این زمان، مردم‌شناسان به کشورهای غیرغربی می‌پرداختند و جامعه‌شناسان کشورهای صنعتی را موضوع مطالعات خود معرفی می‌کردند. پرسش اصلی نظریات توسعه این است که چرا کشورهای غیرغربی، مثل جهان غرب که جهان توسعه‌یافته است، نیستند؟ نظریه‌پردازان غربی جهان توسعه‌یافته را با مفاهیم پایه فرهنگ غرب ترسیم می‌کنند. جهانی که با غلبه آموزش‌های غربی قوام و دوام می‌یابد و به‌همین دلیل آموزش با محتوای غربی آن، در میان اهداف توسعه پایدار، اهمیت اول را پیدا می‌کند. برخی از این نظریه‌پردازان مدعی‌اند جهانی شدن به معنای مدرن توسعه، به حذف دیگر فرهنگ‌ها منجر نمی‌شود، بلکه فرهنگ غرب در استمرار مک‌دونالدیزه کردن عالم، به جهانی شدن هیچ منجر می‌شود. یعنی فرهنگ غرب، در جغرافیای جهانی خود نظیر مراکز خرید مدرن، خانه‌های خالی را برای فرهنگ‌های دیگر ایجاد می‌کند. لیکن این نظریات از جمله ابزارهای نرم برای حذف دیگر فرهنگ‌ها و هضم آنها در متن فرهنگ غربند، زیرا دیگر فرهنگ‌ها و از جمله فرهنگ اسلامی تا هنگامی که از منظر جهان مدرن به تفسیر و بازخوانی خود نپردازند در جداول جهانی شده هیچ قرار نمی‌گیرند. ما تا هنگامی‌که هویت خود را با تعریفی که اسلام از خود دارد می‌شناسیم، نمی‌توانیم در نقشه‌ای که فرهنگ غرب برای توسعه جهانی ترسیم می‌کند قرار بگیریم. به‌همین دلیل برخی طرفداران توسعه مدرن، قوت هویت در ایران را مانع بسط برنامه‌های توسعه می‌دانند. مقتضی است ما در قبال توسعه غربی هرچه سریع‌تر الگوی اسلامی- ایرانی خود را برای پیشرفت ترسیم و با این نقشه راه، در معاهدات بین‌المللی شرکت کنیم.

■ ■ ■

چاله «تحریف تاریخ» برای روحانی

سیدمحمدمهدی توسلی: «تاریخ تکرار شدنی است»؛ جمله‌ای که می‌توان سطرهای بسیار یا حتی کتاب‌های بسیاری درباره‌اش نوشت و با شواهد بسیاری ثابت کرد وقتی تاریخ تکرار شدنی است چه بهتر است گذشته را چراغ راه آینده کنیم. اما این جمله که باید ترجیع‌بند خیلی از معادلات بویژه معادلات سیاسی باشد در بین برخی سیاسیون و حتی مسؤولان جایگاه‌ها چندانی ندارد. یکی از بزنگاه‌های تاریخ که باید مورد توجه قرار گیرد و برای روزگار بویژه امروز از آن درس عبرت گرفت، رخدادهای قطعنامه ۵۹۸ است که منجر شد بین ایران و عراق آتش‌بس اعلام و به تعبیر حضرت امام(ره) جام زهر نوشیده شود. در این رخداد هم باید مساله مواجهه بازیگردانان و مسؤولان وقت در پذیرش یا عدم پذیرش قطعنامه ۵۹۸ مورد واکاوی و بررسی قرار گیرد. در آن دوران برخی جریانات و شخصیت‌های سیاسی حل مساله جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را در گرو مذاکره و سازش با آمریکا و شوروی می‌دانستند و در این زمینه نیز طرح‌هایی را به امام خمینی پیشنهاد دادند. حجت‌الاسلام میرباقری نیز به این موضوع در جریان پذیرش قطعنامه اشاره می‌کند و معتقد است: «باید به دنبال جریان‌های فکری باشیم که در آن زمان به دنبال کنار آمدن با غرب بودند و ادامه تعارض انقلاب اسلامی و جبهه مقابل را لازم نمی‌دانستند... به نظر من علت اصلی [تحمیل] جام زهر شکاف ایدئولوژیک بوده است». از این‌رو با تورق تاریخ به وضوح می‌توان دریافت یکی از مسؤولان و بازیگرانی که سعی داشت با کنار آمدن غرب و نزدیکی به آمریکا راه‌حل‌هایی را برای حل مساله جنگ پیدا کند، آقای هاشمی‌رفسنجانی بود. آقای رفسنجانی از سال‌ها پیش از صدور قطعنامه ۵۹۸ طرحی را برای حل مساله جنگ تحمیلی در راستای تعامل با ابرقدرت‌ها مطرح می‌کند و در فروردین ۱۳۶۲ به امام خمینی پیشنهاد می‌دهد «شعار مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر شوروی» از رسانه‌های دولتی پخش نشود! تا راه برای ارتباط با آمریکا و شوروی هموار شود. البته تلاش‌های هاشمی‌رفسنجانی به سال ۶۲ محدود نمی‌شود و وی دوباره تقریبا ۲ سال بعد از طرح حذف شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر شوروی» در ۱۱ اسفند ۶۳ در جلسه‌ای که علی‌اکبر ولایتی نیز حضور دارد باز هم تأکید می‌کند باید شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر شوروی» حذف شود. هاشمی‌رفسنجانی درباره طرح خود می‌گوید: «نظر من این است که در صورت پیروزی در عملیات [علیه عراق] امام دستور بدهند شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی از موضع قدرت حذف شود». پس از طرح این موضوعات که به نوعی زمینه‌سازی آقای هاشمی‌رفسنجانی برای ارتباط با آمریکاست، وی در یادداشت ۱۸ اسفند ۶۴ از امید دادن به آمریکا برای بهبود روابط با ایران در بحبوحه جنگ تحمیلی خبر می‌دهد و می‌نویسد: «آقای سعید رجایی‌خراسانی، نماینده ایران در سازمان ملل آمد گفت که آمریکایی‌ها برای اصلاح روابط زیاد مراجعه می‌کنند. گفتم امیدوارشان کند. سفیر آمریکا در واتیکان با ایشان ۲ بار در این‌باره تماس گرفته است». پس از چراغ سبزهایی که به آمریکا داده می‌شود، ماجرای سفر مک فارلین به ایران اتفاق می‌افتد که محسن رضایی دلیل این سفر را اینگونه روایت می‌کند: «ایران در حقیقت علائمی را از آمریکا دریافت کرده بود که آنها می‌خواهند راهی را برای مذاکره با ایران باز کنند. این مساله را محسن کنگرلو که در دفتر میرحسین موسوی کار می‌کرد، به آقای هاشمی‌رفسنجانی گزارش داد و ایشان نیز وی را تشویق به ادامه کار کرد». اما رایزنی‌ها هاشمی‌رفسنجانی با آمریکا مؤثر نبود و حتی آتش آمریکایی‌ها را تند کرد، به گونه‌ای که آمریکایی‌ها ۳۰ شهریور ۶۶ کشتی تجاری ایران با عنوان «ایران‌اجر» را در آب‌های بین‌المللی هدف قرار گرفتند و به روی آن آتش گشودند. پس از آن هم باز آمریکایی‌ها در ۱۶ مهر ۶۶ به قایق‌های ایرانی حمله کردند که ۳ نفر شهید شدند. البته باز هم هاشمی‌رفسنجانی از تلاش برای برقراری ارتباط با آمریکا دست برنداشت و در دوران ریاست‌جمهوری بار دیگر برای موضوع گروگان‌های آمریکایی در لبنان وارد مذاکره شد که باز هم در آنجا سرش بی‌کلاه ماند و آمریکا وعده‌هایش را عملی نکرد.

این پرونده سال‌های سال مسکوت ماند تا اینکه اواخر سال ۹۱ کتابی تحت عنوان «صراحت‌نامه» منتشر شد و آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در آن به‌زعم خود نظر امام خمینی(ره) را درباره حذف شعار «مرگ بر آمریکا» طرح کرده بود. تا اینکه پس از گفت‌وگوی تلفنی حسن روحانی با رئیس‌جمهور آمریکا و شرایط جدید کشور که به دلیل مسائل مذاکرات هسته‌ای وجود داشت بار دیگر این قسمت از خاطرات هاشمی‌رفسنجانی ۸ مهر ۹۲ در سایت وی منتشر شد. هاشمی‌رفسنجانی در کتاب «صراحت‌نامه» با بیان اینکه امام خمینی(ره) با حذف شعار «مرگ بر آمریکا» موافق بودند، می‌گوید: «تمام مطلب همان بود که نوشته بودم. الان هم دقیقاً یادم نیست چه نوشتم. به هرحال موافق نبودیم که در مجامع عمومی مرگ کسی را شعار دهیم. مثلا در اجتماعات ما «مرگ بر بنی‌صدر» شعار داغ مردم بود که در نماز جمعه خواهش کردم نگویند. «مرگ بر بازرگان» بود که خواهش کردم نگویند. «مرگ بر شوروی» بود که گفتم الان با شوروی مشکل آنچنانی نداریم. درباره آمریکا هم گفته بودم. من ذاتاً با حرف‌های تند و فحاشی‌ها مخالفم و آنها را مفید نمی‌دانم». این اظهارات هاشمی‌رفسنجانی در حالی مطرح شده بود و با اغراض سیاسی خاصی در سال ۹۲ توسط سایت وی بازنشر داده شد که با بازخوانی بخشی از پیام امام خمینی(ره) پس از صدور قطعنامه ۵۹۸ و سالگرد کشتار خونین مکه به وضوح می‌توان دریافت این خاطره هاشمی‌رفسنجانی صحت ندارد و کاملا خلاف واقع است، زیرا امام خمینی(ره) در این پیام تاکید کردند: «از خدا می‌خواهیم که این قدرت را به ما ارزانی دارد که نه تنها از کعبه مسلمین که از کلیساهای جهان نیز ناقوس مرگ آمریکا و شوروی را به صدا درآوریم». به هر ترتیب علاوه بر همه تلاش‌هایی که برای هموارتر کردن مسیر مذاکرات هسته‌ای دولتمردان یازدهم صورت می‌گرفت، هاشمی‌رفسنجانی نیز سعی داشت راه دیگری از گذرگاه تاریخ برای دولت یازدهم باز کند تا آنها بتوانند از این فضاسازی نیز در ارتباط با آمریکا استفاده کنند. اما با همه این اتفاقات پس از گذشت سال‌ها از مذاکرات هسته‌ای به وضوح می‌توان مشاهده کرد به‌رغم همه اعتمادی که به آمریکا شده بود و برای مذاکرات هسته‌ای تحریف تاریخ هم صورت می‌گرفت تا دولتمردان بتوانند به‌زعم خود تعامل سازنده‌ای را با آمریکا ایجاد کنند اما آمریکا با بدعهدی خود باعث شد برجام و مذاکرات هسته‌ای «تقریبا هیچ» دستاوردی برای ایران نداشته باشد. دقیقا مثل همان سال‌های دهه ۶۰ که آقای هاشمی‌رفسنجانی سعی بلیغی برای حذف «شعار مرگ بر آمریکا» کرد و به دنبال رابطه با آمریکا برای حل مشکلات کشور بود و در آن دوران هم «هیچ» عایدی از سوی آمریکا به دست نیاورد.

خاطرات جبهه ۲۹

■ فانوسقه چطوری باز می‌شود؟

دوستی داشتیم که خیلی مشتاق جبهه بود منتها به خاطر مادر پیر و از کار افتاده‌اش نمی‌توانست به جبهه بیاید. تا اینکه آن بنده خدا عمرش به سر رسید و او توانست به آرزوی دیرینه‌اش دست یابد. می‌گفت ما را بدون آموزش بردند منطقه و چون سن و سالمان بالا بود گذاشتند انباردار. گفتم اگر می‌خواستم انباردار باشم که منزل خودمان بودم. من برای عملیات آمده‌ام. می‌گفت: بعد ما را به «گردان ولی‌عصر(عج)» معرفی کردند و آنجا تجهیزات انفرادی دادند. نمی‌دانستم هر کدام به چه کار می‌آید و کجا قرار می‌گیرد. گردان در حال حرکت بود. رویم هم نمی‌شد با آن سن و سال بگویم بار اولم است به جبهه می‌آیم. خدا پدر و مادرش را بیامرزد، یکی از بسیجیان که دید من نمی‌دانم چه کنم، آمد و لوازمم را بست. رفتیم خط، «جزیره مجنون شمالی». حالا دست به آب داشتم و نمی‌دانستم این فانوسقه چطور باز می‌شود. دکمه‌های شلوارم را هول هولکی باز کردم و به یک مکافاتی خودم را کمی سبک کردم.

■ به دنبال چتر در میدان مین

در منطقه کمک‌تیربارچی بودم. عراق طرف‌های عصر و غروب که می‌شد آتش زیادی می‌ریخت. در لابه‌لای آن گاهی منور می‌زد. یک روز موقع غروب آفتاب یکی از این چترهای منور افتاد ۱۰ متری خاکریز. داخل میدان مینی که بین ما و دشمن واقع بود. بدون توجه به این امر، از روی علاقه‌ای که به چتر منور داشتم، خودم را خمیده خمیده رساندم به آن. در حالی که کاملا زیر دید عراقی‌ها بودم- به خاطر غروب آفتاب و جهت نور خورشید- در همین لحظه تیربارچی دشمن شروع به کار کرد و چهار سمت مرا زد. از ترس یک ساعت همان طور داخل میدان مین خوابیدم و تکان نخوردم. گویا فکر کردند کشته شده‌ام. تیراندازی که قطع شد چتر را برداشتم و به سرعت دویدم طرف خاکریز. هنوز آن چتر را یادگاری دارم و برایم عزیز است، خصوصا که ناشی بودم و جانم را برایش به خطر انداخته بودم.

■ کولرگازی با ۵۰ درجه حرارت

بدون اطلاع خانواده آمده بودم منطقه و آن بنده‌های خدا فکر می‌کردند در آموزشگاه شبانه‌روزی هستم. برای همین در نامه‌نگاری از حال و هوای شهر می‌گفتم و اینکه امکانات آنجا چطور است و کولر گازی‌اش چقدر مثلا خنک می‌کند- در حالی که دمای هوا پنجاه درجه بالای صفر بود - و آتش دشمن بیداد می‌کرد. از قضا یک بار که نامه‌ام می‌رسد خانه، یکی از همسنگران مجروح و بی‌سیاستم آنجا بود. در نامه نوشته بودم که او (مجید) پیش ماست و با هم درس می‌خوانیم. خلاصه همه چیز خراب شده بود.

■ روحم برای خدا

موقع عملیات که می‌شد هر که هرچه داشت حاتم بخشی می‌کرد. بعضی هم سفارش می‌کردند بعد از خودشان این لوازم چطور بین دوستان تقسیم بشود. برادری بود که شب عملیات قبل از حرکت می‌گفت: گوش کنید می‌خواهم وصیت کنم. بعد با صدای بلند گفت: اگر شهید شدم پوتین‌هایم برای فلانی، زیرپوشم برای تو (من)، ساعتم برای کسی که با من همیشه لج بود و بالاخره روحم برای خدا و جسمم برای حسین (ع).

■ ایست با آفتابه

بهار سال ۶۱ در منطقه «بانسیران، تپه سه» مشغول خدمت بودیم. دو تا تپه دیگر جلویمان بود که فرمانده ما برادر پاسدار «علیرضا رضایی» آمده بود «تپه پنج». قبل از نماز صبح هنوز هوا تاریک بود، می‌خواست برگردد عقب. راه از جلوی توالت می‌گذشت. من آن لحظه دستشویی بودم، صدای پایش را که شنیدم از همان جا محکم ایست دادم که ایستاد اما چون بعد از آن عکس‌العملی نشان ندادم حرکت کرد. دوباره ایست دادم. این بار پاسبخش را نیز صدا زدم. او از برادر «رضایی» اسم رمز را پرسید. در همین گیرو دار با آفتابه آمدم بیرون- فکر نمی‌کرد از داخل توالت به او ایست داده باشم- گفت: اگر می‌دانستم با آفتابه هستی می‌آمدم پوست از سرت می‌کندم تا دیگر با آفتابه ایست دادن فراموشت بشود!

■ زرنگ اما گول خور

سال ۶۷ غرب بودم. نیرو زیاد بود و تعداد آفتابه برای دستشویی کم. همیشه باید برای توالت رفتن صف می‌بستیم. دستشویی‌ها کنار موتورخانه تأمین برق بود. یک روز غروب طبق معمول در نوبت آفتابه بودیم و من که مثل همیشه دیر آمده و زود می‌خواستم بروم به فکر راه چاره بودم. چشمم افتاد به آفتابه کنار موتورخانه. زود رفتم و آن را برداشتم دیدم پر است. خوشحال شدم که شانس آوردم. داخل توالت شدم. کارم که تمام شد آب را ریختم و بلند شدم. تازه فهمیدم چه بلایی سر خودم آوردم. آفتابه حاوی سوخت موتورخانه بوده است! حمام هم نداشتیم. سوختم و ساختم تا من باشم دیگر زرنگی نکنم.

منبع: دائره‌المعارف «فرهنگ جبهه»